

آیا حزب توده‌ی ایران در قتل محمد مسعود نقشی داشت؟



نوشته: بابک امیرخسروی

گفته شد که سرکار خانم پری سکندری روزنامه نویس سرشناس درباره محمد مسعود تحقیق می‌کند و دنبال منابعی در مورد ارتباط حزب توده‌ی ایران با ترور وی می‌گردد. من منابعی که در اختیار داشتم، غیرمستقیم در اختیار ایشان گذاشتم. لیکن در جستجوی منابع به کتابی برخورددم به نام "کمونیسم در ایران" که گفته می‌شد زیر نظر سرهنگ ستاد علی زیبایی در سال ۱۳۴۳ در ایران نوشته شده است.

این کتاب گرچه به چاپ رسیده، ولی به طور گسترده منتشر نشده و فقط نسخه‌هایی از آن به افراد خاصی داده شده است. چند نسخه‌ای از آن نیز در کتابخانه‌های مجلس شورای ملی و مجلس سنا محفوظ است. نسخه‌ای را هم که من در اختیار دارم، از طریق شادروان فریدون آذرلوز به من رسیده است.

«کتاب کمونیسم در ایران» زیر نظر سرهنگ ستاد علی زیبایی، در سال ۱۳۴۳ شمسی در نهد و سی صفحه تهیه و تدوین شده و از سوی وی به «پیشوای بزرگ اعلیحضرت همایون، شاهنشاه آریامهر محمدرضا شاه پهلوی» تقدیم شده است. این کتاب بی‌گمان، توسط کادرهای بالای حزب توده ایران که پس از واقعه ۲۸ مرداد به زندان افتاده بودند و با مشارکت آن‌ها تهیه شده است که به فعالیت کمونیست‌ها در ایران از مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳ پرداخته و از دیدگاه یک منقذ معاند کمونیسم در ایران، به تجزیه و تحلیل مسایل پرداخته است. آن چه از منظر یک پژوهشگر مهم و پرفایده است، به ویژه اسناد مندرج در آن، از جمله بازجویی‌های زندانیان، از جمله خسرو روزبه است. آن گونه

که روزه خود در دفاعیاتش می‌گوید، کوشیده است که برای ثبت در تاریخ، رویدادها را در کمال درستی و صداقت بگوید. لذا می‌توان گفته‌های او را، از جمله اظهارات او دربارهٔ ماجرای قتل ناجوانمردانهٔ محمد مسعود را حقیقت شمرد و به آن‌ها استناد کرد.

فصل سوم کتاب به ترور محمد مسعود اختصاص یافته و در آن چنین آمده است:

«شب جمعه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶، محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز در خیابان اکباتان به ضرب گلوله ای که به مغزش اصابت کرد، به قتل رسید. گرچه در همان هنگام، اقامات مقدماتی برای کشف عاملین این جنایت به عمل آمد، ولی محیط سیاسی نامساعد آن روز باعث شد که این اقدامات بدون آن که به نتیجه نهایی برسد، متوقف گردد و قاتل شناخته نشود.»



در سال‌های اول پس از قتل، پرده ابهام و حشتناکی این جنایت بی سابقه را پوشانده بود و شایعات درباره عاملین این قتل و علل آن به حدی زیاد بود که شاید پی بردن به حقیقت امر غیر ممکن جلوه می‌نمود.

آن‌هایی که به یاد دارند که روزنامه‌های حزب توده هنگام قتل مسعود بیش از همه سر و صدا می‌کردند و پیراهن چاک می‌دادند و دسته‌ها و مقامات مختلف را متهم می‌ساختند، حال بیش از دیگران تعجب می‌کنند وقتی قاتلین با صراحت تمام جریان را فاش ساخته و معلوم می‌شود که این قتل فجیع، زیر سر هیچ کس و هیچ مقامی جز عوامل حزب توده نبوده است.

به عنوان مثال، این مقاله از روزنامه مردم شماره ۲۷۵ مورخه ۱۶/۱۱/۲۶ در ذیل نقل می‌شود:

دستگاه دولتی باید اشخاص و مقاماتی را که برای منظورهای سیاسی به قتل مدیر روزنامه متوسل می‌شوند به ملت ایران معرفی کند و آن‌ها را طبق قانون شدیداً مجازات نماید.

«پنج شنبه گذشته در تهران حادثه فجیعی روی داد. محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز در خیابان اکباتان در ملا عام به دست تروریست‌های ماهری که وسایل قتل نامبرده را با نقشه منظم و پیش بینی شده ای تهیه دیده بودند کشته شد. قاتلین با مهارت مخصوص که ظاهراً هیچ اثر جرمی از خود نگذاشتند با جسارت و بی پروائی این عمل فجیع را بانجام رسانیده و فرار کردند. حتی صدای گلوله نیز شنیده نشد و در يك خیابان عمومی تروری صورت گرفت که نیروهای تامینیہ از آن هیچ خیر نشدند؟»

خوانندگان از نظر حزب ما و روزنامه ما درباره روزنامه مرد امروز و مدیر آن باخبرند ولی اگر ما این قتل فجیع را قابل بحث و مطالعه میدانیم علت این است که این جا موضوع شخصی در میان نیست ترور يك مدیر روزنامه هنگامی که دشمنان آزادی ایران برای ایجاد يك دیکتاتوری راه را هموار میکنند نمی تواند تنها جنبه فردی داشته باشد بلکه عملی است که دامنه وسیع اجتماعی دارد و هر فرد یا جمعیتی که باجتماع ایران علاقه دارد باید اهمیت اجتماعی این اقدام زشت را درک کند.

همانطور که حتی محافل و روزنامه های رسمی و نیز نیم رسمی معتقدند قتل محمد مسعود با در نظر گرفتن اسلوب ترور و بی باکی خاصی که قاتلین ماهر از خود نشان داده اند نمیتواند يك قتل تصادفی و یا مبتنی بر خصومت شخصی وی با یکی از افراد معمولی این کشور باشد. حتی روزنامه کیهان هم نوشت " که قتل مسعود مسلماً يك قتل سیاسی است قتلی است که بقصد ارباب و ایجاد وحشت ارباب قلم و اهل سیاست واقع شده و بقصد این بوده است که از آن استفاده سیاسی شود."

استفاده سیاسی از کشتن يك مدیر روزنامه برای ایجاد وحشت و رعب در کسانی که با روزنامه و سیاست سر و کار دارند چنین است نتیجه فوری که هر ناظری میتواند با مشاهده اسلوب و خصوصیات این قتل فجیع درباره منظور اصلی قاتلین مدیر روزنامه امروز، استنباط نماید.

اینجاست که اهمیت اجتماعی قضیه در جلو چشم میاید. اینجاست که معلوم میشود در کشور ما اشخاصی و مقاماتی وجود دارند که برای استفاده سیاسی برای ترساندن و مطیع ساختن آنهایی که جرات دارند از آزادی قلم بر ضد منظورهای غلط آنها استفاده کنند برای مهیا ساختن زمینه و کوفتن جاده جهت حکمروائی سیاسی بخود اجازه میدهند که برخلاف تمام اصول اخلاقی و قانونی برخلاف تمام موازین بشری با زیر پا گذاشتن همه قیود اجتماعی مغز روزنامه ای را با گلوله متلاشی سازند.

اگر بنا باشد چنین اشخاصی و مقاماتی در کشور وجود داشته باشند اگر بنا باشد چنین کسانی در اجرای نظر خود آزاد باشند دیگر در کشور ما چه اثری از آزادی قانون باقی خواهد ماند، چه کسی می تواند تامین داشته باشد برای حرفی که میزند، برای چیزی که می نویسد فردا او را نخواهند کشت؟

ترور برای منظور سیاسی و برای از میان برداشتن آزادی قلم طبیعه ایجاد حکومت دیکتاتوری و قلدری است.

همه خوب میدانند که در کشور ما حکومت دیکتاتوری بیست ساله نخستین اقدام خود را با ترور یکی از مدیران جرید آغاز نمود. قتل محمد حسین مسعود اعلام خطری است برای تمام کسانی که از تجدید دوران دیکتاتوری گذشته وحشت دارند و نمی خواهند آخرین آثار آزادی های فردی و اجتماعی به دست جنایتکارانی که برای پیشرفت منظور خود به سیاه ترین عملیات دست زده اند محو گردد در چند روز اخیر جامعه مطبوعات و افکار عمومی ملت ایران تنفر شدید خود را نسبت به مرتکبین

این عمل فجیع نشان داد.

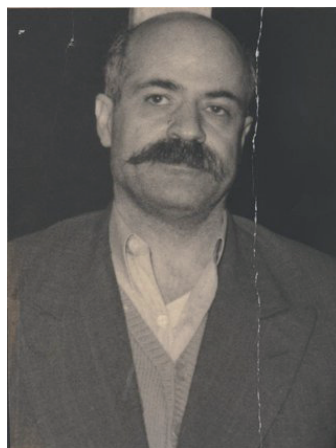
افکار عمومی خوب حس کرد که این ترور سیاسی محدود به جنبه فردی نیست و بقول روزنامه کیهان "این شتری است که در خانه هر کس خواهد خوابید"

افکار عمومی خوب حس کرده بود که باید برای جلوگیری از تجدید دورانی که پس از قتل مدیر روزنامه "قرن بیستم" در بیست و اندی سال پیش بوجود آمد برای جلوگیری از تجدید يك دیکتاتوری وحشتناک که همه بقایای آزادی در ایران نابود خواهد ساخت باید این نقشه فجیع در چنین سقط گردد.

ملت ایران از دولت آقای حکیمی جداً میخواید که ریشه های عمیق این قتل سیاسی را کشف کند کسانی را که برای منظورهای سیاسی بقتل مدیر روزنامه متوسل میشوند به ملت ایران معرفی نماید و آنها را طبق قانون شدیداً مجازات کند دستگاه دولت شهربانی و قوای تأمینیه اگر واقعاً مایل باشند میتوانند راز این ترور عجیب را برملا سازند و هموارکنندگان جاده دیکتاتوری را به ملت ایران معرفی کنند.

با اطلاع از قدرت دولت بانجام این تقاضای افکار عمومی اگر دولت در این مورد از خود سستی نشان بدهد اگر در کشف ریشه های قوی این جنایت سهل انگاری کند و بالنتیجه خطری را که اکنون متوجه آزادی مطبوعات و آزادی های دیگر فردی و اجتماعی شده است نادیده انگارد آنوقت است که ملت حق دارد دولت را قابل اعتماد ندارد و حق دارد تصور کند که مقامات بالا نیز در این نقشه بی باکانه و فجیع بی دخالت نیستند.

ما منتظریم که دولت فوراً وظیفه قانونی خود را انجام دهد و جداً برای برآوردن این تقاضای حقه افکار عمومی ایران اقدام کند.»



خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی و ابراهیم پرمان سه نفر از عاملین این جنایت ضمن بازجویی صریحاً اعتراف کردند که قتل محمد مسعود به دست يك کمیته ترور هشت نفری صورت گرفته است.

خسرو روزبه

خسرو روزبه در عین حال ادعا دارد موقعی که ترور مزبور صورت گرفته است، نه او و نه عباسی و نه هیچ يك از افراد کمیته ترور عضو رسمی حرب توده نبوده اند ولی هرکس نگاهی به وضع حزبی این دو نفر و شخصیت ۶ نفر تروریست دیگر بیافکند، عدم دخالت مستقیم حزب توده را در این قتل به هیچ وجه باور نخواهد کرد.

ما در ادامه خوانندگان را با صحنه‌هایی از بازپرسی جالبی که با حضور سرلشکر آزموده دادستان ارتش از خسرو روزبه و ابوالحسن عباسی به عمل آمده است، آشنا می‌کنیم. این بازپرسی در اوایل مهرماه ۱۳۳۶ صورت گرفته و خسرو روزبه در پاسخ نخستین سوالی که در صفحات ۱۷ و ۱۸ اوراق بازپرسی از او شده است، چنین توضیح می‌دهد:

"در نیمه دوم سال ۱۳۲۶ من به اتفاق چند نفر از دوستانم جلساتی تشکیل می‌دادیم که البته این جلسات به هیچ وجه جنبه حزبی نداشت ... کسانی که در این جریان شرکت داشتند، عبارت بودند از هشت نفر به نام های من، ناصر صارمی، ابراهیم پرمان، سفیه خاتم حاتمی (معروف به صفا خاتم). در این جلسه که هرگز رئیسی نداشت و چنین انتخابی هم صورت نگرفت، تصمیم به

ترور محمد مسعود گرفته شد. کسانی که از طرف جلسه برای این کار انتخاب شدند، عبارتند بودند از: عباسی، حسام لنکرانی، سیف اله همایون فرخ و منوچهر رزمخواه. اتومبیل متعلق به حسام لنکرانی بود. منوچهر رزمخواه که در رانندگی مهارت داشت، به عنوان راننده انتخاب شد. قرار بود حسام لنکرانی و سیف اله همایون فرخ در اتومبیل بنشینند یا حول و حوش کار را مراقبت کنند که اگر خطری برای عباسی پیش آید، به او کمک نمایند. عباسی هم ماموریت اجرای کار را به عهده گرفت.

حسام لنکرانی با محمد مسعود دوستی داشت و محمد مسعود به خانه لنکرانی رفت و آمد می کرد. یکی از نقشه ها این بود که از این دوستی استفاده شود؛ یعنی به یک ترتیبی او را سوار اتومبیل کنند یا بالعکس سوار اتومبیلش شوند و برای این کار لازم بود عباسی و حسام و دیگران به دنبال محمد مسعود باشند و هر وقت چنین فرصتی دست داد، از آن استفاده نمایند. چند شب اتومبیل حامل این عده در سر یکی از کوچه های فرعی بین فردوسی و لاله زار کشیک داد و این عده یا درون آن بودند یا پیاده در پیرامون اتومبیل راه می رفتند و همین عمل موجب شد که توقف اتومبیل معین در نقطه معین، توجه یک پسر بچه را به خود جلب نماید و پس از آن که جریان قتل اتفاق افتاد، گزارش همین پسر بچه در مورد مشخصات اتومبیل موجب راهنمایی مامورین کارآگاهی شد و توانستند ابتدا اتومبیل را بشناسند و سپس برادران لنکرانی را جمعاً دستگیر نمایند. البته این ها مدتی زندانی بودند؛ بعداً آزاد شدند. به هر حال این اتومبیل در یکی از شب ها نیز سر ماموریت خود بود. در آن شب محمد مسعود از اداره روزنامه خارج شده بود و به سرعت به طرف چاپخانه رفته بود. اتومبیل نیز او را تعقیب کرده بود و وقتی مسعود از اداره روزنامه (چاپخانه) خارج شده بود، عباسی به او نزدیک شده و یک تیر شلیک کرده بود. ضمناً قرار بود هرگز به یک تیر اکتفا نشود. لذا عباسی پس از رها کردن تیر اول که در نتیجه آن مسعود بی حال شده بود، تیر دیگری را توی شقیقه اش خالی کرده بود و بدین ترتیب به عمرش خاتمه داده بود.

همان شب من در منزل نشسته بودم و نمی دانم ورق یا شطرنج بازی می کردم که گفتند دو نفر آمده و با شما کار دارند. وقتی جلوی در رفتم، حسام بود با یک نفر دیگر که الان درست به خاطر من نیست. در یک کلمه فقط گفت «شد» و البته من مقصودش را فهمیدم و او بلافاصله رفت. وقتی به اطاق برگشتم، اعصابم قدری ناراحت شده بود و چون نمی دانستم فردا قضیه در روزنامه نوشته خواهد شد، به سختی کوشیدم تا دیگران نفهمند که خبر فوق العاده ای به من داده اند و ناراحت شده ام؛ زیرا فردا می توانستند حدس بزنند که دگرگونی حال من و قضیه قتل محمد مسعود به هم بستگی داشته است. این اصل قضیه است و هیچ گونه اشتباهی در آن نیست و آینده اثبات خواهد کرد که آن چه نوشته ام بدون یک کلمه اشتباه، درست است.»

این بیانات خسرو روزبه بود. پس از توضیحات مزبور، بلافاصله ابوالحسن عباسی احضار شد تا جریان از وی نیز سوال شود. وی در ابتدا چنان که در ذیل ملاحظه می شود، در عین حال که قضایای اصلی را اعتراف نمود، سعی کرد این مسئله را که مسعود به دست شخص او ترور شده است، انکار کند. برای اطلاع خوانندگان عین بیانات عباسی را که در صفحه ۱۹۰ او راق بازپرسی پرونده خسرو روزبه نموده است، در ذیل نقل می کنیم:

«در سال ۲۵ بعد از قیام ۲۱ آذر، حزب توده سازمان نظامی را منحل نمود و به وسیله روزبه که مسوول تشکیلات و سازمان نظامی بود، [این قضیه] به کلیه افسران گفته شد. ولی بعد از چندی روزبه در هیئت اجراییه پیشنهاد نمود که لازم است سازمان نظامی وجود داشته باشد زیرا روزی روس ها و حزب توده به این سازمان احتیاج خواهند داشت و شب و روز در فعالیت بود تا دوباره سازمان نظامی را به وجود آورد. ضمناً برای این که اگر روزی این سازمان احتیاج به افراد سویل

پیدا کرد اشخاص مطمئنی وجود داشته باشد، از دوستان قدیمی خود افرادی را انتخاب کرده و با آن‌ها جلساتی تشکیل داد و منظور خود را که کمک به سازمان نظامی است، بیان کرد. این افراد عبارت بودند از: حسام لنکرانی، ناصر صارمی، سیف‌الله همایونفرخ، رزمخواه، صفا خاتم و بنده. در یک جلسه روزیه اظهار کرد که باید افراد سرشناسی را ترور کرد و منطق او این بود که اگر افرادی از دسته‌های مختلف ترور شوند، اولاً باعث تضعیف حکومت شده و ثانیاً دسته‌های مختلف با یکدیگر مبارزه را شروع خواهند کرد. او در آن شب محمد مسعود را پیشنهاد کرده، می‌گفت: محمد مسعود مقالاتی نوشته و به دربار حمله نموده و مقالاتی بر ضد دین نوشته و انجام گرفتن این عمل باعث می‌شود که همه متوجه دربار شوند.

آن شب همه مخالفت می‌کردند؛ مخصوصاً حسام لنکرانی می‌گفت: روس‌ها با عمل ترور مخالف هستند و اگر لازم باشد، باید از آن‌ها دستور گرفت. روزبه سخت عصبانی شد و گفت: روس‌ها اولاً حق ندارند به این کارها دخالت کنند، ثانیاً دخالت نمی‌کنند، ثالثاً اگر بفهمند، خوشحال خواهند شد و چون دید همه سکوت کرده اند و کسی حاضر نیست جواب بدهد، گفت: من شخصاً این کار را تمام می‌کنم. فقط آنهایی که حاضرند به برای رانندگی کمک کنند، بگویند. همایونفرخ حاضر شد که رانندگی را قبول کند و حسام لنکرانی هم حاضر شد که با آن‌ها باشد. دو شب دنبال مسعود رفتند و شب دوم جلوی چاپخانه روزبه او را ملاقات نموده و به قتل می‌رساند. بعد از چندی که برادران لنکرانی دستگیر شدند، روزبه باز جلسه‌ای تشکیل داد و گفت: لازم است در لحظه‌ای که برادران لنکرانی در زندان هستند، به سراغ ابوالفضل حاذقی «نماینده مجلس» رفت که اولاً با ترور او توجه از طرف برادران لنکرانی برگردد و ثانیاً دنباله کار خود را ادامه دهیم. هیچ کدام حاضر نشدند جواب مثبت بدهند. باز عصبانی شد و گفت: شخصاً اتومبیل کرایه نموده و به در منزل حاج حاذقی رفته، او را ترور خواهم کرد. ولی افرادی که در آن جلسه بودند هم عصبانی شدند و گفتند باید دست از این کار برداشت. او هم که دید عصبانیتش به جایی نرسید، سکوت کرده و دیگر دنبال نقشه‌های شوم خود را نگرفت.

این هم اظهارات عباسی بود. هر دو نفر در اصل موضوع را که ترور به دست کمیته هشت نفری صورت گرفته، اختلافی نداشتند. ولی هر یک از آن‌ها عمل مستقیم قتل را به دیگری نسبت می‌داد.

جریان بازپرسی از این دو نفر درباره اختلاف‌گویی که با یکدیگر داشته‌اند، بسیار جالب است و یکی از صحنه‌های پرونده‌ی قطور روزبه را تشکیل می‌دهد. ما البته نمی‌توانیم همه جریان این صحنه جالب را از نظر خوانندگان بگذرانیم. فقط به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

خسرو روزبه در صفحه ۲۵ اوراق بازپرسی خود چنین می‌نویسد:

" من بدون تردید عامل قتل نبوده‌ام و دلایلم به طور خلاصه به قرار زیر است:

الف - عده‌ای که مامور قتل بوده‌اند، از چهار نفر به نام‌های عباسی، حسام لنکرانی، سیف‌الله همایونفرخ و منوچهر رزمخواه که از این عده فعلاً منوچهر رزمخواه در تهران است و در آن شب‌ها سمت رانندگی داشته است. در صورتی که این فرد در محضر بازپرس حاضر شود، می‌تواند عین واقع را توضیح دهد.

ب- نفر هشتم گروه ما ابراهیم پرمان است. این شخص نیز قطعاً در ایران است و می‌تواند به روشن شدن حقیقت کمک نماید.

پ - خود من در آن روزها در حال اختفا بسر می‌بردم و غیر ممکن است که یک شخص مخفی مثل من و در شرایطی که من از زندان دژبان فرار کرده بودم و تمام مامورین در تعقیب من بودند، مرتکب چنین بی‌احتیاطی عجیبی بشوم. توضیح این که در آن روزها حزب توده قانونی بود و تنها

فرد فراری که تحت تعقیب بود، من بودم و شخص تیمسار رزم آراء علاقه و اصرار داشتند که من دستگیر شوم و تمام قدرت دستگاه تعقیب متوجه من بود. چگونه ممکن است من در چنان شرایطی مرتکب چنان کاری شوم و تازه اگر هم من داوطلب می شدم، جلسه اجازه چنین کاری را نمی داد. تمام کسانی که انتخاب شدند، با رای و مشورت جلسه ها بود.

ت- در یکی از پاسخ ها چگونگی گزارش حسام و همراهش را که نیم ساعت بعد از قتل داده شد، توضیح دادم و بدین ترتیب تصور می کنم به قدر کافی روشن است که من در اجرای قتل شرکت نداشته ام. این را نیز انکار نمی کنم که وجود من در این جلسات تاثیر جدی داشته است."

بالاخره طرفین به قدری در این موضوع با یکدیگر جدال کرده و حرف های یکدیگر را تکذیب می- نمایند که از طرف مقام بازپرسی به هردوی آنها چنین اخطار می شود:

" به خسرو روزبه و سروان سابق عباسی هر دو نفر اخطار میشود که اگر بویی از شرافت برده اند که تکیه کلامتان است، توجه نمایید در این که تردیدی نیست که یکی از شما دو نفر نسبت به قتل محمد مسعود که کدام يك از شما او را به دست خود به قتل رسانیده اند، دروغ می گوئید. برای آخرین بار اول خسرو روزبه و دوم عباسی توضیح دهید محمد مسعود به دست چه کسی کشته شد."

پس از این که باز جواب های متناقضی از طرف دو نفر مزبور داده می شود، به تدریج مسئله در اثر بحث روشن تر می شود، به نحوی که تیمسار سرلشکر آزموده خطاب به عباسی، پس از این که با استدلال دقیق ثابت می کند که بیانات وی قانع کننده نیست، چنین اظهار می دارند:

" ... به هر حال استنباط اینجانب در سمت دادستان ارتش این است که شما، یعنی سروان سابق عباسی خلاف میگوئید."

جریان بازپرسی نشان می دهد که خسرو روزبه در این جا برای کشف جریان و بدین منظور که عباسی حقیقت امر را اعتراف کند، به مقام دادستانی ارتش کمک کرده و دلایل جدیدی ارائه داده است. بالاخره در صفحه ۲۷ بازپرسی، عباسی چنین اعتراف می کند:

" قبول می کنم که در قتل محمد مسعود بنده عامل اصلی بوده ام و افرادی که با بنده حاضر بوده اند حسام لنکرانی، همایونفرخ و رزمخواه بوده است و کلیه این افراد در جلسه انتخاب شدند؛ ولی به حقیقت قسم روی تبلیغ و تشویق و صحبت های مختلف روزبه بود."

سؤال از عباسی:

" توضیح دهید با چه اسلحه عمل قتل محمد مسعود را انجام دادی. اسلحه کجا است و چند تیر شلیک کردی و کیفیت از چه قرار بود. مشروحاً توضیح دهید."

جواب ابوالحسن عباسی:

" اسلحه پارابلوم بود و اسلحه را روزبه داد و تیر شلیک کردم و کیفیت جریان از اینقرار بود:

چند شب با اتومبیل حسام لنکرانی به اتفاق همایونفرخ و رزمخواه در خیابان فردوسی جلوی اداره روزنامه مسعود رفتیم تا آن شب که قتل انجام گرفت، مسعود از اداره پایین آمد و سوار اتومبیل خود شد. او را تعقیب کردیم تا جلوی چاپخانه مسعود پیاده شد و به چاپخانه رفت. پس از برگشتن لحظه ای که خواست سوار اتومبیل شود و يك قسمت از بدن خود را داخل اتومبیل نموده بود، ۲ تیر شلیک کردم و با سرعت از آن جا خارج شدم و خود را به اتومبیل رسانیدم. همایونفرخ و رزمخواه در اتومبیل بودند و حسام لنکرانی در سر کوچه ای که نزدیک

چاپخانه بود ایستاده بود. ما منتظر حسام نشدیم و سوار اتومبیل شده، به خانه همایونفرخ آمدیم. بعد از نیم ساعت حسام هم آمد.»

سؤال از خسرو روزبه:

"سروان عباسی اظهار می‌کند اسلحه پارابلوم را شما برای انجام ترور محمد مسعود به او دادید. صحیح می‌گویید یا خیر؟"

جواب خسرو روزبه:

"من هنگامی که از ارتش فرار کردم، دارای یک پارابلوم بودم و این سلاح را تحویل ارتش نداده و نزد خودم بوده همان را در اختیار عباسی گذاشتم و پس از انجام عمل، به خود من پس داد."

تا این جا توضیحات و نقل قول‌ها مربوط به جریان جنایت و طرز عمل بود. اما دلایلی که روزبه درباره لزوم قتل و ترور بیان می‌کند و علت انتخاب محمد مسعود به عنوان نخستین قربانی این فکر نحیف، بسیار جالب است.

روزبه در صفحه ۲۹ بازپرسی می‌گوید:

"ما گروهی به وجود آورده بودیم که بتوانیم سریع تر به هدف های اجتماعی نایل شویم و فکر می‌کردیم که ممکن است با ترورهای سیاسی به هدف های سیاسی رسید.

به طور کلی جلسه ای که ما تشکیل داده بودیم، یک جلسه افراطی و مرکب از افراد تندرو و احساساتی بود. عقیده ای که ما را به دور هم جمع کرده بود این بود. خیال می‌کردیم حزب توده ایران حزب محافظه کاری است یا لاقول رهبران آن از افراد ترسو و محافظه کار تشکیل شده اند و نمی‌خواهند و یا قادر نیستند تصمیمات تند و شدیدی بگیرند."

درباره انتخاب محمد مسعود می‌گوید:

"ما هشت نفر خودمان را به عنوان اعضاء موسس می‌دانستیم فکر می‌کردیم وقتی کارمان توسعه پیدا کرد، می‌توانیم عده دیگری را به دور خود جمع کنیم. ما فکر می‌کردیم برای گم کردن راه برای این که پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه ما بیابد، اول از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد. محمد مسعود از این جهت ایده آل بود زیرا با انتشار روزنامه مرد امروز، تقریباً همه کس را با خود دشمن کرده بود. از یک طرف با دسته مسعودی‌ها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود، از طرف دیگر با قوام السلطنه و گروه طرفدار او مخالف بود و جنگ و جدال های زیادی با هم داشتند، در عین حال با امثال حاج علینقی کاشانی و سایر ثروتمندان طرف می‌شد تا از آنها پول بگیرد و دیگر آنان را مورد حمله قرار ندهد، از یک طرف نیز روزنامه اش خواننده زیاد داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می‌ساخت می‌توانست تاثیر منفی داشته باشد. این ها دلایلی بود که ما اقامه کردیم و گفتیم اگر او هدف قرار گیرد، به علت دشمنان کثیری که دارد، توجه مامورین پلیس به همه دسته ها خواهد رفت و اصلاً از راه پرت خواهد شد. نکته دیگری نیز که این کار را تسریع کرد و شاید اگر پیش نمی‌آمد ممکن بود هرگز محمد مسعود به قتل نرسد، مسئله مسافرت قریب الوقوع او به اروپا بود و همین امر باعث شد که در اجرای کار سرعت بیشتری به خرج داده شود"

در صفحات ۳۰ و ۳۱ اوراق بازجویی، خسرو روزبه درباره جهات مثبت و منفی قتل مسعود چنین توضیح می‌دهد:

"نتیجه ای که ما گرفتیم، مثبت بود. یعنی روزنامه های مختلف که در تهران انتشار می‌یافتند،

همان طور که ما پیش بینی کرده بودیم این قتل را به گروه سیاسی مخالف خود نسبت دادند و به قدری قضیه به هم گره خورده بود که هیچ کس نمیتوانست به فکر گروه کوچک ما باشد و ما در این عمل در حقیقت موفق شده بودیم. ولی دستگیری غیرمترقبه برادران لُنکرانی ضربه شدیدی به این طرز فکر زد و ما تازه فهمیدیم که این گونه اعمال را نمی توان برای مدت مدیدی از دید مامورین تعقیب مصون داشت."

روزبه اظهارات عباسی را دایر بر این که پس از دستگیری برادران لُنکرانی نقشه ترور آقای ابوالفضل حاج حاذقی نماینده سابق مجلس طرح شده است، تصدیق می کند و در صفحه ۳۱ اوراق بازپرسی چنین می نویسد:

"پس از دستگیری برادران لُنکرانی و کم شدن دو نفر از اعضای گروه این صحبت به میان آمد که اگر کار متوقف شود خودبخود این فکر به وجود خواهد آمد که برادران لُنکرانی عامل قتل محمد مسعود بوده اند ... چنان که بعد از دستگیری آن ها اگر ترور صورت نگیرد. نام کسی که در این هنگام برده شد، نام ابوالفضل حاذقی نماینده مجلس بود و به این جهت نام او برده شد که اولاً انگلوفیل تشخیص داده شد، ثانیاً از لحاظ اجرای کار منزلش بسیار مناسب بود، به این معنی که او در خیابان قدیم شمیران و دور از جاده منزل داشت و وقتی از اتوبوس پیاده می شد که به خانه برود، به سهولت ممکن بود ترور شود. در اطراف خانه اش نیز تحقیقات شد ولی هرگز این کار عملی نشد."

علاوه بر محمد مسعود، کمیته ترور قصد ترور آقای سید ابوالحسن حائری زاده را نیز داشته است. خسرو روزبه در این باره چنین می گوید:

"به جز محمد مسعود که برای اولین اقدام مورد بحث قرار گرفت، فقط نام يك نفر مطرح شد و آن هم حائری زاده بود. علت طرح نام او هم این بود که شهرت داشت طرفدار انگلستان یا به اصطلاح انگلوفیل است. دیگر نام هیچ کس مطرح نشد و به طور کلی طبق تشخیص آن روز ما کسانی از همین قبیل که مشکوک به جانبداری از سیاست انگلستان بودند، مورد نظر قرار داشتند."

بنابر مراتب بالا خوانندگان ملاحظه می نمایند يك دسته تروریست هشت نفری که ارتباط معنوی خود را با حزب توده و افکار و عقاید آن به هیچ وجه تکذیب نمی کنند و فقط مدعی هستند که در آن هنگام تماس تشکیلاتی با حزب توده نداشته اند، وظیفه اساسی خود را با قتل و آدم کشی یعنی پست ترین جنایات می دانسته اند و ادعا می کنند که می خواسته اند به اصطلاح هدف های اجتماعی خود را پیش ببرند ولی آن هدف اجتماعی که با قتل و آدم کشی مخفیانه و ناجوانمردانه تامین شود، در حقیقت هدف ضد اجتماعی است و عاملین آن بدون هیچ گونه تردید جنایتکاران حرفه ای محسوب می شوند.

اکنون دو مسئله را مورد توجه قرار می دهیم. اولاً این که عاملین قتل مسعود این جنایت را از لحاظ تنوری های مارکسیسم که حزب توده ادعای پیروی آن را می کند، چگونه توجیه می کند. ثانیاً حزب توده و رهبران آن تا چه اندازه مسئول این جنایت هستند.

درباره مسئله اول جواب خسرو روزبه بسیار صریح است. او می گوید:

"من اشتباه کرده ام و این ترور با تنوری های مارکسیستی مغایر بوده است."

در جواب این سؤال که به نظر شما ترور محمد مسعود با تنوری مارکسیستی تطبیق می کرده است

یا نه؟ وی چنین جواب می‌دهد:

"به نظر من ترور مسعود با تئوری‌های مارکسیستی مطابقت نداشته است"

صفحه ۳ بازجویی تکمیلی

وقتی از وی پرسیده می‌شود پس چرا بدین عمل مبادرت ورزیده، پاسخ می‌دهد:

"انجام این کار به نظر من در شرایط حاضر نادرست است ولی در شرایط ۱۰ سال پیش

که سطح اطلاعات من در مسائل تنوریک پانین تر از حالا بوده و به این اشتباه تنوریک درست

واقف نبودم، بی اشکال می‌رسید.»

پس قتل ناجوانمردانه محمد مسعود جنایتی است که حتی طبق تئوری‌های خودشان هم نمی‌توانند آن را توجیه کنند و مجبورند بگویند اشتباه کرده‌ایم و یا اطلاعات ما کم بوده است و غیره.

اما در مسئله دوم یعنی مسئولیت حزب توده و رهبران آن در این قتل فجیع، خسرو روزبه به پاسخ-های مبهم و بی سروته اکتفا می‌کند. وی می‌گوید که:

"چون در آن هنگام عضو حزب توده نبودیم، این قتل را فقط به فکر خودمان انجام دادیم و

نه تنها در آن موقع گزارشی در این باب به حزب توده ندادیم، بلکه بعداً هم که دوباره به حزب

پیوستیم، کوچک ترین اطلاعی در این باب به حزب توده تسلیم ننموده ایم."

وقتی از روزبه سؤال می‌شود "بعداً که اطلاعات شما بالا رفته بود، چرا عمل خود را در این مورد

به طور رسمی به حزب اطلاع ندادید؟"

خسرو روزبه جواب مضحکی به شرح زیر می‌دهد:

" من قصد داشتم این مسئله را در کنگره سوم حزب مطرح کنم و اگر به کمیته مرکزی حزب

گزارش نداده‌ام، در درجه اول به این علت بود که این عمل در زمانی صورت گرفته بود که من

عضو حزب توده ایران نبودم و خودم را ملزم نمی‌دانستم در این باره گزارشی بدهم و درجه دوم

به این علت بود که میل داشتم این مسئله در یک جلسه وسیع تر مطرح شود."

صفحه ۳ بازجویی تکمیلی

درباره مجموعه اظهارات ناقص و بی سر و ته خسرو روزبه ملاحظات زیر را از نظر خوانندگان

می‌گذرانیم:

۱- اظهارات خسرو روزبه درباره این که در سال ۱۳۲۶ به واسطه نقص معلومات تئوریک به غلط

بودن ترور از نظر تئوری مارکسیستی واقف نبوده است، به هیچ وجه صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا

روزبه بنا به اعتراف خودش از سال ۱۳۲۲ عضو حزب توده بوده و بارها نظریات منفی مارکسیسم را

درباره ترور در کتب و مجلات و صفحات جراید حزبی که مخالفت خود را با ترور بارها تأکید می‌کرده-

اند، مطالعه کرده است. خود او گرچه می‌گوید از سال ۱۳۲۵ به واسطه انحلال سازمان افسری از طرف

کمیته مرکزی حزب توده دیگر در حزب عضویت نداشت، ولی ضمناً چنین اعتراف می‌کند:

" ولی البته از لحاظ اعتقاد مرا می‌من در همان حال هم مارکسیست بوده‌ام"

علاوه بر این دلایل کلی بر عدم صحت اظهارات روزبه، مدارک زنده‌ای وجود دارد و آن کتابی

است که قبل از سال ۱۳۲۵ به قلم خود خسرو روزبه نوشته شده است. این کتاب به نام «فرهنگ لغات

و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی» توسط اردشیر «اردشس آوانسیان معروف» و خسرو روزبه با نام

مستعار «ستخر» علامت اختصاری چهار کلمه «سروان توپخانه خسرو روزبه» نوشته شده و ابتدا در

روزنامه رهبر و سپس به شکل کتاب توسط اداره پخش نشریات توده منتشر شده است. از صفحه ۷۹

تا ۸۳ این کتاب تحت عنوان «ترور» مطالب مفصلی درباره ضرر ترور انفرادی از لحاظ مارکسیسم بحث شده است.

در صفحه ۸۰ این کتاب اردشس و روزبه می‌نویسند:

"احزاب آزادیخواه دنیا همواره ترور انفرادی را برای آزادی مضر و خطرناک میدانند ... تاریخ احزاب و انقلابات معروف ثابت کرده است که این نوع ترور همواره بر ضرر نهضت آزادی تمام شده است"

و در صفحه ۸۱ و ۸۲ می‌نویسند:

"یک حزب آزادیخواه نمیتواند طرفدار ترور انفرادی باشد. حزب توده ایران نیز که نمونه یک حزب مترقی و آزادیخواه است، جداً با ترور انفرادی مخالفت دارد و در عوض طرفدار نهضت های بزرگ توده است."

پس ملاحظه می‌شود که نه تنها روزبه هنگام انجام ترور محمد مسعود از تئوری مارکسیستی در این باره بی اطلاع نبوده، بلکه خود او چند سال قبل به همراهی یکی از رهبران معروف حزبی در مذمت ترور از لحاظ مارکسیسم کتاب نوشته است.

۲- اظهارات روزبه مبنی بر این که رهبران حزب توده از جریان ترور محمد مسعود بی اطلاع بوده‌اند نیز به کلی نادرست است. در حقیقت خبر مربوط به ترور محمد مسعود به دست روزبه و عباسی را ابتدا افرادی از حزب توده به مامورین انتظامی گفتند که نه عضو کمیته مرکزی حزب توده و نه عضو کمیته هشت نفری ترور بوده‌اند و این خود می‌رساند که حقایق درباره ترور محمد مسعود، حتی به کادرهای پایین‌تر از کمیته مرکزی نیز رسیده است.

خود روزبه هم وقتی در بازجویی می‌بیند که اظهار نظرش مبنی بر بی اطلاعی کامل کمیته مرکزی حزب توده غیر قابل قبول است، این احتمال را می‌پذیرد که افراد دیگری از کمیته ترور هشت نفری جریان را به کمیته مرکزی حزب گزارش داده‌اند و می‌گوید: «اگر هم آن‌ها می‌دانسته‌اند، به روی من نمی‌آورده‌اند.»

در یک قسمت از بازجویی تکمیلی خود (صفحه ۴) روزبه چنین می‌نویسد:

"خود من شخصاً همان طور که مکرراً توضیح داده ام، ابدأ کلمه ای در این باره با رهبران حزب توده ایران در میان نگذاشته‌ام. آنان نیز هرگز کلمه ای در این خصوص با من صحبت نکرده‌اند ولی احتمال این که یکی دیگر از این عده هشت نفری موضوع را به کمیته مرکزی گزارش داده باشند، وجود دارد."

در صفحه ۳ نیز می‌نویسد:

"... یا اگر اطلاع داشته‌اند نخواسته‌اند به روی من بیاورند."

۳- اظهارات روزبه مبنی بر این که می‌خواسته است به کنگره سوم در این باره گزارش دهد، کاملاً مسخره به نظر می‌رسد، زیرا موضوعی را که تا این حد مخفی می‌داشتند و حتی اطلاع کمیته مرکزی حزب را هم نمی‌خواهد صریحاً اعتراف کند، چگونه ممکن است در یک جلسه وسیع کنگره که بلافاصله انتشار و شیوع آن در داخل حزب و سپس به خارج حزب قطعی خواهد بود مطرح کنند.

۴- بهترین دلیل این مسئله که کمیته مرکزی حزب توده از ترور مزبور و از بی پروایی این افراد در آدم‌کشی اطلاع داشته این بود که در سال ۱۳۳۱ که دوباره آدم‌کشی‌های حزب توده شروع شد، درست همین افرادی را برای اجرای ماموریت خود انتخاب کرده‌اند. در صفحه ۱۹۲ بازجویی سؤال و جواب زیر از روزبه جالب توجه است:

س- در موقعی که شما رئیس سازمان اطلاعات حزب توده بودید، بین دسته هشت نفری و قسمت ترور سازمان اطلاعات اگر رابطه‌ای موجود بوده، این رابطه به چه نحو بوده است؟

"ج- هنگامی که من مسوول شعبه اطلاعات کل حزب توده ایران بودم، دیگر گروه هشت نفری ترور به عنوان یک گروه وجود خارجی نداشت. به این معنی که پس از ترور محمد مسعود، به فاصله دوماه من دستگیر شدم و گروه ترور منحل گردید. اما قتلهایی که به دستور کمیته مرکزی حزب توده ایران انجام گرفت، به وسیله شعبه اطلاعات کل صورت گرفت." "ابوالحسن عباسی نقش عمده‌ای به عهده داشت و تقریباً در تمام قتل‌ها شرکت داشت. ناصر صارمی نیز در قتل پرویز نوائی، راننده جیب بود. خود من نیز در راس کار بودم و تمام قتل‌ها با نقشه و نظارت من اجرا می‌گردید."

۵- از مجموعه توضیحات بالا می‌توان به ماهیت روش تعصب آمیز خسرو روزبه به کمیته مرکزی حزب توده کاملاً پی برد. یعنی روزبه با این که به طور قطع می‌دانسته است ترور محمد مسعود از لحاظ اصول حزبی کاری غلط و نادرست است و خودش در این موضوع قبلاً کتاب نوشته بود، به این جنایت فجیع دست زده است.

ر هبران حزب توده نیز با این که به جنایت مزبور آگاه بوده‌اند، نه تنها از عاملین آن بازخواست ننموده‌اند، بلکه این افراد تروریست را محرم اسرار و مورد اعتماد خود ساخته و از استعداد آدم‌کشی آن‌ها برای اجرای ترورهای بعدی استفاده کردند. بدین ترتیب یک بار دیگر با دلایل و مدارک محکم محکومیت دستگاه فاسد رهبری حزب توده و بی‌اعتنایی کامل این دستگاه به همه اصول اجتماعی و قواعد شرافت و جوانمردی واضح و آشکار می‌شود.

ترور محمد مسعود آدم‌کشی فجیعی است که برای همیشه در تاریخ ایران باقی خواهد ماند و همواره ننگ و نفرت شدیدی متوجه عاملین جنایتکار آن خواهد ساخت.

در خاتمه این بحث لازم می‌دانیم این نکته را هم یادآور شویم که سازمان افسران در این دوره زیر نظر خسرو روزبه و به وسیله او اداره می‌شد که با دکتر کیانوری (به جای کامبخش که فرار کرده بود) ارتباط داشت. این سازمان که در نتیجه حوادث آذربایجان کوچک شده بود، از ۲۰ - ۳۰ نفر افسر تشکیل می‌شد و چند نفر غیرنظامی مانند عباسی، حسام لنگرانی و صفیه حاتمی را در جوار خود داشت تا دوندگی‌های روزمره آن سازمان را از قبیل چاپ و نشر بروشورهای پلی‌کپی شده و غیره انجام دهند. وسایل چاپ و پلی‌کپی همین افراد بود که بعد از مخفی شدن حزب توده چند نشریه به نام حزب مزبور به چاپ رساند. چون حزب توده وسایل چاپ مخفی از پیش تهیه نکرده بود، در حالی که سازمان جوانان و سازمان افسران چنین وسایلی در اختیار داشتند.

لیکن من معتقدم که حزب توده ایران در جریان ترور محمد مسعود (توسط کمیته مرکزی ترور خسرو روزبه) نبود و این نکته را در فصل هفتم کتاب خود به نام «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» که در سال ۱۳۷۵ منتشر شده است، به تفصیل زیر بیان داشته‌ام:

ترور محمد مسعود و "نقش" کیانوری

من بر این باورم که گفته‌های کیانوری در مورد ترور محمد مسعود و تاکید بر بی‌اطلاعی حزب توده و شخص او از این ماجرا، حقیقت دارد. کیانوری واقعاً در این ترور نقشی نداشته و این ترور، همان گونه که خسرو روزبه شرح داده است، توسط عباسی، "کمیته ترور" و زیر رهبری روزبه،

در ایامی که با حزب قطع رابطه کرده بود، صورت گرفته است. با توجه به صداقت در گفتار روزبه، و وظیفه‌ای که در جریان دفاعیات و اعترافات خود برای درج حقایق در تاریخ، بر خود هموار کرده بود؛ به نظر من نباید کوچک‌ترین تردیدی در اظهارات و شهادت‌های وی به خود راه داد. اعترافات عباسی با وجود تناقضاتی که دارد، اساساً در تایید روایت خسرو روزبه است. گواهی برخی از اعضاء "کمیته ترور" که در مهاجرت بودند و در پلنوم وسیع چهارم حضور داشتند نیز آن را تایید می‌کند. منتهی آن‌ها نمی‌دانستند که آیا روزبه شخصاً با کسی یا جانی تماس داشته است یا نه؟ این ابهام با توضیحاتی که بعداً روزبه در جریان بازجوئی هایش می‌دهد، از بین می‌رود.

این اتهام و نیز اتهام قتل دهقان را اولین بار، دکتر فریدون کشاورز مطرح نمود. در پلنوم وسیع چهارم نیز موضوع را مطرح ساخت. اما از سوی کادرهای حاضر در پلنوم استقبال نشد. وی سپس همین اتهامات را در جزوه "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را" تکرار می‌کند و مسئولیت ترور احمد دهقان را به گردن کیانوری می‌اندازد.

استدلال دکتر کشاورز بر روایتی مبتنی است که گویا شادروان ستوان یکم قبادی در مسکو برای او نقل کرده است. خلاصه داستان در صفحات ۴۴ - ۴۳ جزوه او بدین قرار است: پس از ترور احمد دهقان توسط حسن جعفری در ۶ خرداد ۱۳۲۹، کیانوری با ستوان قبادی ملاقات می‌کند و به او دستور می‌دهد که با جعفری صحبت کند و به او وعده بدهد که حزب مشغول تهیه نقشه فرار اوست و اسمی از حزب نبرد. پس از آن که جعفری محکوم به اعدام می‌شود، باز کیانوری با قبادی تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد به جعفری بگوید که نگران نباشد. زیرا هنگامی که می‌خواهند او را اعدام کنند، اعضای حزب ریخته و او را نجات خواهند داد. دکتر کشاورز، از قول ستوان قبادی می‌نویسد: روز اعدام جعفری «با راحتی به پای دار رفت و وقتی که می‌خواستند حلقه طناب را به گردن بیندازند ناراحت شد و نگاهی با تعجب به من کرد که برای تسلی او با او رفته بودم. ولی دیگر دیر شده بود».

این داستان ساختگی است. انور خامه‌ای برای اولین بار آن را نشان داده است. زیرا در تاریخ ۶ خرداد ۱۳۲۹ که احمد دهقان ترور شد، کیانوری در زندان و حتی در تبعید بسر می‌برد. لذا امکان ملاقات ستوان قبادی را در تهران نداشت. ثانیاً - چون ستوان قبادی همراه با ستوان محمدزاده در فرار اعضاء کمیته مرکزی در ۲۴ آذرماه ۱۳۲۹ دست داشت، از همان روز، فراری شد و بعد به طور مخفی به شوروی اعزام گردید. بنابراین چگونه کیانوری می‌توانست با ستوان قبادی ملاقات کند و آن رهنمود را بدهد! و از آن عجیب‌تر، چگونه ستوان قبادی می‌توانست در ۲۵ فروردین ماه ۱۳۳۰، که حسن جعفری به دار آویخته شد، در میدان توپخانه و کنار چوبه دار باشد!

تنها نکته‌ای که کیانوری از خود می‌سازد، موضوع جلسه‌ای است که ادعا می‌کند در پلنوم چهارم به اتهام کشاورز علیه او در مورد شرکت در قتل محمد مسعود رسیدگی کرد و اعلام شد که وارد نیست. صریحاً نوشتند که پلنوم اتهامی را که کشاورز به کیانوری می‌زند رد می‌کند «من خود از چنین جلسه‌ای بی‌اطلاعم. از کسانی که در پلنوم حضور داشتند و به آن‌ها دسترسی داشتم، استفسار کردم، آن‌ها نیز اظهار بی‌اطلاعی کردند. وانگهی همه تصمیمات پلنوم وسیع چهارم در قطعنامه‌ها و مصوبات آن قید شده و چنین مطلبی در میان آن‌ها وجود ندارد. اساساً کادرهای حاضر در پلنوم وسیع از پرونده سازی های اعضاء کمیته مرکزی علیه یکدیگر، بی‌زار بودند و ادعاهای آن‌ها علیه یکدیگر را جدی نمی‌گرفتند. «پلانفرم» [به مجموعه نظریات و مطالبی اطلاق می‌شد که هرکدام از اعضاء کمیته مرکزی به صورت رساله‌ای به پلنوم وسیع چهارم ارائه دادند] قاطبه پانزده عضو کمیته مرکزی حاضر در پلنوم، پر از این گونه اتهامات و برچسب زدن‌ها بود. تا آن جا که به خاطر دارم هیچ کمیسیون ویژه‌ای برای رسیدگی به این مطالب از سوی پلنوم تعیین نشد. زیرا هدف اصلی

کادرها، ارزیابی از سیاست حزب در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت و بررسی علل شکست حزب و چگونگی برخی حوادث مهم بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. قطعنامه‌های پلنوم نیز شاهد آن است. در بحث مربوط به پلنوم وسیع، در این باره با تفصیل بیش‌تری صحبت خواهیم کرد.

تناقض گونی‌های کیانوری نادرستی ادعای او را می‌رساند. وقتی ماجرای قتل محمد مسعود را شرح می‌دهد، می‌گوید: «واقعاً همه ما تصور می‌کردیم که شاه و اشرف، مسعود را کشته‌اند. ولی بعدها، پس از دستگیری خسرو روزبه فاش شد که این قتل کار گروه روزبه و شخص ابوالحسن عباسی بوده است» در این صورت، جلسات ادعائی وی در پلنوم وسیع، که مدت‌ها قبل از انتشار بازجویی‌های خسرو روزبه برگزار شده بود، براساس کدام اطلاعات و داده‌ها می‌توانست کم و کیف ترور محمد مسعود را رسیدگی کند تا احیاناً حکم برائت ایشان را صادر نماید؟